



تفسیر سوره‌ی اخلاص

درآمد.

که فرمود: سوره‌ی قل هو الله احد ثلث قرآن است [الدر المنثور، ج ۶: ۴/۲؛ به نقل از: المیزان، ج ۲۰: ۶۷۵].

در کافی به سند خود از محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت است که فرمود: یهودیان از رسول خدا (ص) پرسیدند: مشخصات و حسب و نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. آن جناب تا سه روز پاسخ نداد، تا آن که سوره‌ی قل هو الله احد نازل شد [اصول کافی، ج ۱: ۹۱؛ به نقل از: المیزان، ج ۲۰: ۶۷۵].

در این سوره، خدای تعالی به احدیت ذات و بازگشت ماسوی الله در تمامی حوائج وجودی اش به سوی او و نیز به این که احدی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال شریک او نیست، ستایش می‌شود و این توحید قرآنی، توحیدی است مختص به خود قرآن کریم و تمامی معارف اسلام بر این اساس پی ریزی شده‌اند.

فضیلت سوره‌ی اخلاص

روایات وارده از طریق شیعه و سنی در فضیلت این سوره بسیار زیادند تا جایی که نقل کرده‌اند، این سوره معادل یا یک ثلث قرآن است.

آیات

(قل هو الله احد)

(الله الصمد)

(لم یلد و لم یولد)

در الدر المنثور است، ابوعبید در کتاب فضائل خود، از ابن عباس از رسول خدا (ص) روایت کرده است

و لم یکن له کفراً احد

مفردات

قل هو الله احد

هو: کلمه‌ی «هو» ضمیر شأن و ضمیر قصه است و معمولاً در جایی به کار می‌رود که گوینده اهتمام زیادی به مضمون جمله‌ی بعد از آن داشته باشد. می‌توان گفت: هو ضمیر است و به ذات برمی‌گردد و کلمه‌ی «الله» اسم برای آن ذات مقدس است، و در این صورت، «هو» از لحاظ نقش دستوری مبتدایست.

الله: کلمه‌ی الله مورد اختلاف واقع شده، یک نظر آن است که «علم به غلبه» برای خدای تعالی است، یعنی به خاطر غلبه‌ی استعمال، اسم خاص خدای رحمان شد، هم چنان که اهل هر زبان دیگری، برای خدای تعالی نام خاص دارند. «الله» از لحاظ نقش دستوری مبتدای دوم است و یا این که خیر است برای «هو».

قال الیاقرب (ع) الله معناه المعبود الذی آله الخلق عن ادراک ماهیته و الإحاطة بکیفیه [مجمع البیان، ج ۱۰، ۸۶۰].

أحد: از لحاظ نقش دستوری خبر دوم است برای مبتدای اول یعنی «هو» و یا خبر است برای «الله» [تفسیر المیزان، ج ۳۰: ۴۶۴؛ اعراب القرآن و صرفه و بیانه].

تفسیر آیات

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله که رحمان و رحیم است

قل هو الله احد (۱)

بگو او الله یگانه است

الله الصمد (۲)

که همه‌ی نیازمندان قصد او می‌کنند

لم یلد و لم یولد (۳)

نزاده و زاییده نشده

و لم یکن له کفراً احد (۴)

و هیچ کس همتای او نیست.

هو الله احد یعنی خدا یگانه است در ذات و

صفاتش. و هیچ شریکی برای او نیست و مثل و مانند‌ی

ندارد. و این وصف خدای تبارک و تعالی است به

یگانگی و نفی شرک است از او.

او خدایی است که او را می‌شناسید و اقرار دارید به

این که او خالق آسمان‌ها و زمین و خالق شماست و او در خدایی اش یگانه است که هیچ چیزی با او شریک نمی‌شود و این خود دلیل است برای نفی تعدد ذات [تفسیر المیزان، ج ۳۰: ۴۶۵].

این عباس می‌گوید، معنای احد آن است که واحدی است که هیچ چیزی مانند آن نیست [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۰].

تفاوت میان «احد» و «واحد»

و معنای احد بودن خدای تعالی [المیزان، ج ۲۰: ۶۷۰]:

کلمه‌ی احد صفتی است که از ماده‌ی وحدت گرفته شده، هم چنان که کلمه‌ی واحد نیز وصفی از این ماده است. تفاوتی که هست این که کلمه‌ی احد در مورد چیزی و کسی به کار می‌رود که قابل کثرت و تعدد نباشد، نه در خارج و نه در ذهن، و اصولاً داخل عدد نشود؛ به خلاف کلمه‌ی «واحد» که هر «واحدی» یک ثانی و ثالثی دارد یا در خارج و یا در توهم و یا به فرض عقل که با انضمام به ثانی و ثالث و رابع کثیر می‌شود.

وقتی می‌گوییم «احدی از قومی نزد من نیامده» است درحقیقت، هم آمدن یک نفر را نفی کرده‌ای و هم دو نفر و سه نفر و بیشتر را، و به خاطر همین تفاوت که بین دو کلمه هست و به خاطر همین معنا و خاصیتی که در کلمه‌ی «احد» هست، می‌پیشیم این کلمه در هیچ کلام به صورت ایجابی به چیز دربارهی خدای تعالی استعمال نمی‌شود، بلکه هر جا استعمال شده، کلامی است منفی و تنها در مورد خدای تعالی است که در کلام ایجابی استعمال می‌شود.

چنان که حضرت علی (ع) می‌فرماید: کل مسی بالوحدة غیره قلیل [تهج البلاغه‌ی فیض الاسلام: ۱۵۵، خطبه‌ی ۶۴]. ... هر چیزی غیر خدای تعالی وقتی به صفت وحدت توصیف شود، همین توصیف بر قلت و کمی آن دلالت دارد؛ بر خلاف خدای تعالی که یکی بودنش از کمی و اندکی نیست. امام رضا (ع) فرمودند: الاحد لا بتأویل عدد [توحید صدوق، ج ۴۵۳].

وجوه سه گانه‌ی احدیت

خداوند در وجوه سه گانه‌ی زیر «أحد» است [پیشین]:

۱. خداوند یکتا است در صفت ذاتش که هیچ احدی

معنای کلمه‌ی صمد

اهتمام به آن، چون در آن ضمیر خداوند با وی تعالی آمده

است و در تقابیر چنین است که: ولم یکن احد کفوآله - در «کفوآله» فاء مضموم و «او» مفتوح است و برخی نیز چنین خوانده‌اند که کنوآ یا هنزه و فاء مضموم. و این کلمه منصوب است به جهت «حال» بودن، و عامل در آن «له» است یعنی له احد کفوآله [مجمع البیان، ج ۱۰: ۱۸۵۹].

دو آیه ی کریمه ی فوق این معنا را از خدای تعالی نفی می کند که چیزی از او متولد شود و یا به عسارت دیگر ذاتش متجزی و جزئی از سبغ خودش از او جدا شود. چه به آن معنایی که نصارا در باره ی خداوند تعالی و مسیح می گویند و چه به آن معنایی که وثنی مذهبیان، بعضی از آلهه ی خود را فرزندان خدای سبحان می پندارند [المیزان، ج ۲۰: ۶۷۳].

و نیز این دو آیه از خدای تعالی این معنا را نفی می کنند که خود او از چیزی متولد و مشتق شده باشد؛ حال این تولد و اشتقاق به هر معنایی که اراده شود؛ چه به آن نحوی که وثنیت در باره ی خدایان خود گفته اند که بعضی الهه ی پدر و بعضی دیگر الهه ی مادر و بعضی دیگر الهه ی فرزند است و چه به نحوی از انحا که باشد [پیشین].

و نیز این معنا را نفی می کنند که برای خدای تعالی کفوی باشد که برابر او در ذات و یا در فعل باشد؛ یعنی مانند خدای تعالی بیافریند و تدبیر نماید. و احدی از صاحبان ادیان و غیر ایشان، نائل به وجود کفوی برای ذات خدا نیست. یعنی احدی از دین داران و پی دینان نگفت



پوشش و آرایش خدای تعالی

که واجب الوجود متعدد است. و اما در فعل یعنی تدبیر، قائل به آن شده اند. مانند وثنی ها که برای خدایان خود الوهیت و تدبیر قائل شدند، حال چه خدای بشری مانند فرعون و نمرود که ادعای الوهیت کردند و چه غیر بشری: ملاک در کفو بودن در نظر آنان این است که برای اله و معبود خود استقلال در تدبیر قائل اند و می گویند: الله تعالی تدبیر فلان ناحیه از عالم را به فلان معبود واگذار نموده و او فعلاً مستقل در تدبیر آن است [پیشین].

توضیح این که نزیایدن، زاییده نشدن و کفو نداشتن خدا، فرع بر صمد بودن و یگانگی او در ذات و صفات و افعال است [المیزان، ج ۲۰: ۶۷۵].

اما این که متولد نشدن چیزی از خدا، فرع صمدیت اوست، کسی که می زاید و چیزی از او جدا می شود، باید خودش دارای اجزایی باشد و چیزی که جزء دارد، محتاج به جزء خویش است و خدای سبحان صمد است. هر محتاجی در حاجتش به او منتهی می شود و چنین کسی احتیاج در او تصور ندارد.

اما این که زاییده نشدن از چیزی فرع صمدیت اوست، تولد چیزی از چیز دیگر فرض ندارد، مگر با احتیاج متولد به موجودی که از او متولد شود و خدای تعالی صمد است و کسی که صمد باشد، احتیاج در او تصور ندارد.

اما این که کفو نداشتن فرع بر صمدیت اوست، بیان این است که کفو چه کفو در ذات خدای تعالی فرض شود و چه کفو در فعل او، به هر حال آن کفو هم باید مانند خدای تعالی بی نیاز مطلق باشد و چون خداوند صمد علی الاطلاق است و هر چیزی محتاج به ذات خدای تعالی است، پس کفوی برای او نیست.

«لم یلد» یعنی خارج نمی شود از او شیئی کثیف مانند فرزندی و نه هیچ شیء کثیف دیگری مانند آن چه از مخلوقین خارج می شود. و نه حتی شیئی لطیف مانند نفس از او خارج نمی شود و چیزهایی مثل خواب و غم و اندوه و حزن و شادی و بهجت و پکاء و خوف و رجاء و... از او منبث نمی گردد تا بگوئیم از او چیزی متولد شده است؛ چه آن شیء کثیف باشد یا لطیف [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۲].

چون خداوند فرد است و هیچ چیزی از جنس او نیست و هیچ چیزی را نزاده است تا مانند او باشد و از او هرگونه مجانست نفی می شود، لذا «لم یلد» [المیزان، ج ۳۰: ۲۶۷].

«ولم یولد» یعنی از چیزی متولد نشده است مانند آنچه که در اشیای کثیف، یک شیء از شیئی دیگر خارج می شود حیوان از حیوان و گیاه از زمین و آب از چشمه ها و میوه از درختان، و نه مانند اشیای لطیفه از مراکز آن ها مانند دیدن از چشم، شنیدن از گوش، بو از بینی، مزه از دهان، کلام از زبان، معرفت از قلب و آتش از سنگ.

خداوند آن صمدی است که نه از شیئی است و نه در شیئی است و نه بر شیئی است، زیرا او مبلغ اشیاء و خالق آن ها و ایجادکننده ی اشیاء به قدرتش است که آن ها را برای فنا به مشیت خود متلاشی می نماید و باقی می دارد آن چه را برای بقا خلق کرده است به علم خود. پس این چنین خدایی که نزیاید و زاییده نشود، عالم غیب و متعال است [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۱].

از آن جا که خداوند قدیم ازلی است و برای او عدمی متصور نیست و از او هرگونه حدوث نفی می شود، لذا زاییده نشده است [المیزان، ج ۳۰: ۲۶۷].

در کتاب توحید، از وهب بن وهب از امام صادق (ع) از پدران گرامی شان روایت آورده که اهل بصره به حسین بن علی (ع) نامه ای نوشتند و در آن از کلمه ی «صمد» پرسیدند. حضرت در پاسخ ایشان چنین نوشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد مبادا در قرآن کریم خوض کنید و در آن جدال راه بیندازید. بدون علم و از روی ظن و سلیقه، درباره ی آن چیزی مگوئید که از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: کسی که بدون علم درباره ی قرآن سخن بگوید، جایگاهش در آتش خواهد بود و خدای سبحان خودش کلمه ی «صمد» را تفسیر کرده است. بعد از آن که فرمود: «الله احد، الله الصمد»، فرموده است: «لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد» [مجمع البیان، ج ۱۰: ۸۶۲]. در کتاب توحید از ابن ابی عمیر از موسی بن جعفر (ع) روایت است که فرمود: و بدان که خدای تعالی «واحد» و «احد» و «صمد» است، نه فرزنددار می شود تا فرزندش از او ارث ببرد و نه خود از کسی متولد شده تا پدرش با او شریک باشد» [تور الثقلین، ج ۵: ۷۱۵]. به نقل از توحید]. و در کتاب توحید از امیرالمؤمنین (ع) آمده است که فرمود: خدای عز و جل کسی است که از کسی متولد نشده تا در عزت شریکی داشته باشد و فرزندش از او متولد نمی شود تا موروثی ازین رفتنی باشد [توحید صدوق، ۳۱].